ینی اندرشون استاد تاریخ اقتصادی و نگارنده کتاب‌ها متعددی در مورد تاریخ معاصر سوئد است. وی در سالهای اخیر در مؤسسه مطالعات سیاسی پاریس مشغول تحقیق و مطالعه بوده است. تحقیقات اخیر وی مربوط به تاریخ سیاسی پس از جنگ دوم جهانی، سوسیال دموکراسی سوئد و انگلیس، سیاست اجتماعی و اقتصادی، و نیز چشم اندازهای آینده می باشد. آخرین کتاب وی در مورد راه سوم سیاست و تاریخ مطالعات سیاسی است. وی در مقاله زیر به بررسی بحران آینده نئولیبرالی و راههای مبارزه با آن می پردازد.

آینده در بحران

اثر: ینی اندرشون

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات:۴۶۴۱

بحث در مورد امر پست سیاسی ، فقدان چشم انداز آینده و اوتوپی در سیاست معاصر-عدم توانایی در فرموله کردن یک سیاست الترناتیو رادیکال- را نشانه می گیرد.[۱] نظریه پردازان جهانی شدن همچون دیوید هاروی و فردریک جیمسون، بُعدِ تخیل در دوران نئولیبرالیسم را مانند مرده تلقی می کردند. آدمی شاهد آن بود که آینده در زیر «تراکم زمان-فضا» در یک فضای جهانی در حال کوچک شدن و از طریق ایدئولوژی‌هایی که ختم تاریخ را موعظه کردند، خفه شد. [۲] از این رو، انتقاد چپ از نئولیبرالیسم به نوعی آگهی درگذشتِ آینده که سیاست از خود بجای گذاشته بود، بدل گردید. این بحث، با توجه به انکه به عنوان تنها راه و یا راه سوم سیاست در زمان پیروزی نئولیبرالیسم از سالهای ۱۹۷۰ به بعد مطرح شد، ممکن است در زمان خود، بر پایه تشخیصی درست بنا گشته بود. اما شرایط کنونی متفاوت است و خواسته های متفاوتی بر قدرت توانایی تصور ما از آینده می نهد، چرا که خود آینده در بحران بسر می برد.

---

۱ ارنستو لاکلائو و شانتال موف، هژمونی و استراتژی سوسیالیستی؛ شانتال موف، اگونیسم

۲ دیوید هاروی، شرایط پست مدرنیسم؛ فردریک جیمسون، پست مدرنیسم، یا منطق فرهنگی سرمایه داری متاخر

هم بحران مالی و هم اقلیمی نمونه‌هایی هستند که نشان می‌دهند چگونه آینده، در نتیجه عدم توانایی ما در اداره سیستم سیاسی و مالی جهانی و چشم اندازهای ما از پیامدهای طولانی در چگونگی فرم دادن جوامع خود، در بحران بسر می برد. ولفگانگ اشتریکس در کتاب خود در مورد بحران مالی، بطور کاملا مطلوبی و بوضوح نشان می‌دهد، چگونه امروز دولتهای جهان غرب گروگان بازارهای اقتصادی، که جو اداره سیاسی را طی مدت طولانی کنترل کرده اند، هستند.[۳] مسائل اقلیمی نیز یک مسأله سرنوشت ساز جهانی است، در جایی که ما از مدتها قبل پا را از مرز اعتباری خود فراتر گذاشته ایم و اکنون بایستی راه دشوار بازپرداخت آن را بپیماییم. در نتیجه ، این فقط مربوط به توانایی سیاست، که فعالانه آینده ای که در بحران بسر می‌برد را بهانه می کند، نیست بلکه این امر حتی در مورد بهترین آینده‌ای که ما می‌توانیم بدان امیدوار باشیم نیز صادق است. این بایستی ما را بدین نتیجه برساند که جوامع و سیستم‌های سیاسی ما، به اشکال مختلف شامل امور جاودانه پیچیده و طولانی می‌شوند که در یک فضای جهانی گسترش یافته است.
منظورم این است که می‌توان دو نتیجه از بحث امر پست سیاسی گرفت، نتایجی که به ما امکان پیشروی را می دهد. اول لزوم بازپس گرفتن چشم انداز از دست رفته آینده برای تجدید حیات سیاست. سیاستی که توانایی دادن امید برای آینده به مردم را ندارد، که نمی تواند مردم را در یافتن واژه‌های مناسب برای روباهایشان یاری کند، که نه فقط خسته‌کننده و بیروح، بلکه همچنین میدان را برای ناکجا ابادهای نژادپرستانه و فاشیستی و کابوس ابادهایی که بیش از پیش متداول می گردند، باز می گذارد. اما به نظر من چنین چشم انداز آینده‌ای فقط به معنی فرموله کردن دید های سیاسی یا رادیکال نمودن ایده‌های سیاسی نیست، بلکه قبل از هر چیز ایجاد ساختارهای سیاسی می باشد که بتواند پایه یک رفرمیسم جدیدی گردد که آینده و تداوم دراز مدت جوامع ما را جدی می گیرد.
این منجر به نتیجه‌گیری دوم میشود، و آن اینکه آینده یک مفهوم پوچ و توخالی نیست، بلکه یک بعد اختلاف واقعی در سیاست است، و سیاست نئولیبرالی به هیچ وجهی آینده را بحال خود رها ننموده است، بلکه بطور فعالی از موجودی آن برداشت می‌کند و از طرق مختلف آزادیِ عملِ آینده را بدست گرفته که متعاقب آن ، این آزادیِ عمل هر چه کمتر می شود. به

---

۳ ولفگانگ اشتریک، زمان خریده شده

عبارت دیگر، آینده فقط موضوع یک «چشم انداز» نبوده، بلکه دارای یک بعد سیاسی واقعی است، صحنه ای برای انواع کنترل، مقاومت و اختلاف است.
آینده از جهات مختلف یک مفهوم دشوار است. ما بخوبی درک می‌کنیم یک مدینه فاضله، یک افرینش ذهن، رؤیای جامعه نیک و ایده الهام بخش آنچه که شاید ناممکن اما با این وجود مطلوب است، چه معنایی در بر دارد.[۴]. در تنش بین مطلوب و غیر ممکن، مفهوم تخیل بالقوه رادیکال، در مرز بین انتقاد لازم جامعه و توانایی رؤیا قرار دارد. بدون وجود یک چنین بعد تخیلی، سیاست امکان‌پذیر نیست.
اما آینده چیز دیگری است. آینده هم سوژه و هم ابژه است. دانش علوم اجتماعی لاتوری [لاتور، محقق و فیلسوف فرانسوی]، با همه نقصان و ماهیت گرایی اش، هم در طبیت و هم علم، به ما آموخته است که آینده دارای هستی است، چرا که حتی پدیده‌های طبیعی می‌توانند به اشکال مختلف در مقابل ما مقاومت کنند. [۵] یا انطور که بعضی از فلاسفه سیاسی سبز عنوان می کنند، گایا، خدای زمین در اساطیر یونانی، می‌تواند ما را مجبور به عقب نشینی نماید. تغییرات آب و هوا نمونه چنین واکنش طبیعی است که ما را در مقابل این واقعیت قرار دهد که طبیعت می‌تواند بر علیه ما مقاومت کند. در عین حال مهم است تأکید شود که پدیده‌های طبیعی از بسیاری از جهات ساختارهای اجتماعی هستند، چرا که آن‌ها بطور مستقیم وابسته به انتخاب ما در سازماندهی جامعه هستند. تغییرات اقلیمی مخلوقاتی اجتماعی، سیاسی و کاپیتالیستی هستند، منتج از دینامیک جامعه صنعتی بخاطر گرایش درونی آن به ایجاد بحران های عمیق از طریق بهره برداری بیرحمانه انسان و طبیعت.
در این معنا، آینده یک عینیت است– می‌توان گفت مخلوقی متشکل از مجموع آنچه ما انجام می‌دهیم و یا از انجام آن سر باز می زنیم. همانطور که هانس یوناس، فیلسوف المانی، می‌گفت انسان تنها حیوانی است که به کمک تکنیک طبیعت را رام می‌کند و متعاقباً باعث و بانی ذلت خود می گردد. او همچنین تنها موجودی است که از نظر عقلانی می‌تواند این واقعیت را درک کند که این امر پیامدهای اخلاقی و سیاسی، که یوناس «پرنسیپ مسئولیت» می نامید، نیز دارد. [۶] ما مسئول آینده‌ای که

---

۴ چارلز تیلور، تصورات جامعه مدرن
۵ برونو لاتور، دوباره سوار کردن جامعه، مقدمه ای بر تئوری فعال–شبکه
۶ هانس یوناس، پرنسیپ مسئولیت، پیش نویس اخلاقی برای تمدن تکنولوژیکی

می‌سازیم و پیامدهای دراز مدتی که تمام کردار و لاکرداری ما، یا به عبارتی عدم توانایی ما در قبول مسئولیت، ایجاد می کند هستیم.
جامعه شناس انگلیسی باربارا ادام، معتقد است هر انچه که ما انجام می‌دهیم عواقب زمانی دارد.[۷] ما اثر زمان، در قالب زمانِ تخریب برای زباله های هسته ای، جعبه های سوشی و گازهای گلخانه ای، ایجاد می کنیم.
جامعه صنعتی در بسیاری جهات به عنوان یک سازمان، بنا شده حول یک دسته منازعات زمانی، درگیری‌های ذاتی بین امور ابدی اجتماعی، طبیعی و اقتصادی ، فهمیده می شود. مسأله آب و هوا، نمونه‌ای است در مورد اینکه چگونه امور ابدیِ طبیعت و امور اقتصادیِ ما دچار منازعه عمیقی با یکدیگر گشته اند. بحران مالی نمونه دیگری است از یک بحران کاملاً ساخته و پرداخته جامعه، که همچنین حول امور اختلافات ابدی-تمایل بازار به ایجاد سود فوری و فوتی و نیاز دولت رفاه به توانایی در انتقال منابع بین نسل ها و تثبیت سیستم حفاظتی جامعه دردراز مدت -می گردد. هر دو این بحرانها که امروز گریبانگیر جامعه سرمایه داری شده است، را می‌توان در پرتو مبحث مربوط به پیامدهای جاودانه و درگیری‌های حول زمانِ آینده درک نمود.
نظریه پردازان پست سیاسی، وقتی عنوان کردند که تنها «راه سیاسی»، سیاست بدون آینده است، دچار اشتباه شدند. آن‌ها با این فرض، جنبه بسیار مهم نئولیبرالیسم را نادیده گرفتند. پروژه نئولیبرالی فاقد چشم انداز نیست، بلکه برعکس بایستی انرا کاملاً تخیلی و آینده‌نگر، پر از تصورات جزمی اگر نخواهیم بگوئیم تمامیت خواه از اینده، در نظر گرفت. اوتوپی نئولیبرالیستی قبل از هر چیز در مورد افراد قوی، مستقل و پویایی است که بجز در مورد منافع کوتاه مدت خود، هیچ مسئولیت دیگری را نمی پذیرند. این افراد ایده‌آل ، از نظر لیبرالها، شهروندان بسیار مشکل سازی برای آینده هستند، کاملاً فاقد توانایی تجسم یک آینده مشترک که در آن شرط همبستگی، بر تولید و مصرف نسل ها و قاره ها گذاشته می شود. به عبارت دیگر، انسان نئولیبرالی، بی بهره از مهارتِ آینده نگری است و نمی‌توان به وی برای مسئولیت های دراز مدت اعتماد کرد.
گرایش های آینده نگرانه نئولیبرالیسم، خود را در طرح ریزی مستمر الزامات سازگارکننده برای آینده نشان می دهد. شعار نئولیبرالی «بدون اینده»،

---

۷ باربارا ادام، مسائل اینده، عمل، اگاهی، اخلاق

درواقع امر مجموعه‌ای از ضرورتهای آینده بود. در زمینه‌هایی مانند سیاست نـواوری، آزاد سـازی بـازار، رقـابت، تحریـک سیاسـت رفـاه و نظـم و انضـباط سیاست‌های اجتماعی، مهاجرت و مبارزه با جرم و تروریسـم هـر آنچـه کـه بدان نیاز بود، انجام شد تا اینکه بتوان از آینـده جـامعه نئولیـبرالی حفـاظت کرد و همه ما را بـه بـازیگران محاسـبه گـری تبـدیل کـرد کـه منـافع و قـدرت شخصی خود را بالاتر از هر چیز دیگری قرار می دهد. روند اصـلاحات در ایـن حوزه ها بر اساس توضیح مشکلات کـه یـک آینـده لازم و ضـروری را تشـریح مـی کـرد، بنـا نهـاده شـد، آینـده‌ای کـه ماننـد یـک انتخـاب طـبیعی بیـن الترناتیوهای مختلف یا به مثابه یک پروسـه سـاختار سیاسـی یـا اجتمـاعی مطرح نمی شد، بلکه به عنوان قوانین طـبیعی طـرح مـی گشـتند. آینـده از یک افقِ تغییر سیاسی، از چیزی که می‌توان به طور فعالی در سـاختمانش شـرکت کـرد، بـه یـک سـری خواسـته‌های همیشـگی بـرای مطـابقت بـا نیروهای خارجی مبدل گشت: *آینده می طلبد*.

بحث امر پست سیاسی این موضوع را همچون فرایندی که ریشـه عمیقـی در زبان دارد، در بیان نئولیبرالی از اینده، جهانی شدن و اقتصـاد، درک کـرده است. مدت زیادی طول کشید تا علوم اجتماعی علاقـه خـود را نسـبت بـه اینکه چگونه نهادهای اجتماعی، امور جاودانه را مـی تواننـد از طریـق ایجـاد قواعد مشخص در سازمانهای اجتماعی در عمل کنترل کننـد، نشـان داد. از این منظر، نئولیبرالیسم مانند نوعی از کنترل آینده، دیکتاتور مابـانه تـر از هـر اوتـوپی دیگـری، بنظـر مـی رسـد. هـدف یـک دسـته از رفرمهـای کلیـدی نئولیبرالی، درست به منظور تعیین راههای مرکزی توسعه آینده بـود، تـا از طریق استحکام آن‌ها، افق آینده ما در آینده قابل پیش‌بینی، کنترل و محدود گردد.

در سیاست رفاه، پیش‌بینی افزایش سن جمعیت، به یـک سیسـتم حقـوق بازنشستگی جدید که تا «عصر یخ اینده» ثابت خواهد ماند منجر شد.[۸] یـک بانک مرکزی مستقل سیاست اقتصـادی را کنـترل مـی کنـد، تـا آنکـه حـوزه عمل سیاسی را محدود کند و الترنـاتیو و اپوزیسـیون را دور نگـه دارد. بحـث جاری اروپایی در مورد ریاضت اقتصـادی، ادامـه ایـن سیاسـت پـولی اسـت. همه این ابعاد آینده با روشنی هر چه بیشتری در شعارها دیده می شـوند: به عنوان مثال، با وام گیری از مباحث طرفداران محیط زیست گفته می‌شود که « نسـل هـای اینـده» دارای حقـوقی هسـتند کـه مـا نبایـد کسـری‌های

---

۸ اوربان لوندبری، جواهر تاج، سوسیال دمکراتها و سیستم بازنشستگی جدید.

بودجه سیستم اجتماعی را به آینده موکول کنیم. [۹] نتیجه این است که کسری بودجه از طریق نوشته شدن مقررات ضد کسر بودجه در قانون اساسی کشورهای عضو اتحادیه اروپا غیر قانونی می شود.
بنابراین «بدون آینده» نئولیبرالیسم بی آینده نیست، بلکه نوعی از آینده نویسی است با چشم اندازی از زمان حال که آینده را مجسم می‌کند و مشروعیت دموکراتیک آن سؤال برانگیز است. کلاس اوفه جامعه شناس آلمانی، استدلال می‌کند که جوامع غربی خود را در نوعی شرایط اضطراری قرار داده اند، طوریکه ضرورتهای آینده آن‌ها بطور روزافزونی تشدید شده و هر چه بیشتر اضطراری می شوند. هیچ وقتی برای مباحث دموکراتیک در مورد اینکه چگونه باید مقررات بانکی و پیمان ثبات حل شوند، وجود ندارد. اضطرار زمانی باعث تقویت قدرت متخصصین و خبرگان بر سیاست گشته و تصمیم از اتاق‌های دموکراسی به دالان های داخلی در مراکز قدرت منتقل شده است.[۱۰]
می‌توان استدلال کرد که نئولیبرالیسم یک پروژه رادیکال با امور ابدی و افق تغییر ذاتی خود بود که هم از ماشین الات سیاست و نیز همچنین انواع مختلف تولید دانش، برای آنکه بتواند امور ابدی خود را در تحولات جامعه بسازد، استفاده می کند. جامعه بازار امروزین دارای مکانیزم های فراوانی است که هدفشان کنترل چگونگی درک ما از آینده است. یک تولید اجتماعی متنوعی از انواع مختلف پیش نمایی و یا به اصطلاح پیش‌بینی وجود دارد: پیش‌بینی ها، سناریوها و پیشگویی هایی که هدفشان حفظ اوامر و احکام اینده، یا درواقع کنترل روند حوادث برای ممانعت از تجسم آینده دیگری توسط ما می باشد. یک نمونه آن مدلهای پیش‌بینی است که پیش نیاز بحران مالی بود. جامعه سرمایه داری از طریق پیشگویی های پیوسته و از طریق مدیریت مداوم و کنترل رؤیاهای انسانی در مورد رشد و مصرف، عمل می کند.
ینس بکرت جامعه شناس معتقد است که سرمایه داری بایستی همواره «انتظارات ساختگی» در مورد اینکه چگونه آینده هویدا خواهد شد، را حفظ کند. [۱۱] فرایندهای بازار از چنین انتظاراتی احاطه گشته اند؛ معامله گران اقتصادی در پی کنترل نامطمئن خود از طریق پیش‌بینی و پیش نمایی هستند. می‌توان گفت که منافع قوی در جامعه در پی کنترل انتظارات ما از

---

۹ یان لو لان و بنجامین لموین، «محاسبات نسلی. ارزش‌های آینده و تبدیل دولت رفاه.
۱۰ کلاس اوفه، زمان و قدرت اجتماعی
۱۱ ینس بکرت، انتظارات ساختگی.

توسعه اجتماعی هستند که با استفاده استراتژیک از پیش نمایی ها و پیش‌بینی ها، تصاویر ما از آینده را کنترل می‌کنند.
تئوری اقتصادی امروز بر پایه فرض «انتظارات عقلانی» قرار دارد، که در واقعیت امر نوعی تئوری در مورد آینده است، یعنی اینکه اقدام‌های عاملین و بازیگران بر پایه چگونگی درک آن‌ها از آینده ساخته شده و اینکه آن‌ها چگونه آینده را بطور عقلانی محاسبه می کنند. بنابر این ، همچنین می‌توان چگونگی درک آن‌ها از آینده را ، از طریق «مدیریت انتظارات»، کنترل نمود و از این طریق آنچه که تئوری نئوکلاسیک به عنوان ثبات قلمداد می کند، ایجاد کرد. این مثلا، از طریق پیش‌بینی و پیشگویی صورت می گیرد: رتبه بندی اعتباری که مؤسسات رتبه بندی اعتباری ارائه می‌دهند و یا نرخهای بهره کنترل کننده ای که توسط بانک مرکزی تنظیم می شوند. اینکه تا چه حدی این اقدام‌ها باعث ثبات می شود، مشخص نیست. سازمان همکاری اقتصادی و توسعه در یک مطالعه در مورد بحران مالی معتقد بود که مدلهای پیش‌بینی مالی باعث عدم ثبات اساسی در سیستم مالی، از طریق پیش‌بینی های مداوم بیش از حد خوش‌بینانه در باره رشد مالی، گشت.[۱۲] اما پس از بحران مالی، نه تنها چنین پیش‌بینی هایی مشروعیت خود را از دست نداده است، بلکه مهمتر نیز گشته اند، چرا که آن‌ها می باید در پی به اصطلاح «سیگنال های هشدار دهنده» در بحران های جدید، باشند. انها اغلب بدنبال چنین سیگنالهایی نه در خود بازارهای مالی، بلکه دقیقاً مانند اقدام‌های تروریستی، در مردم و تظاهرات اجتماعی که از نظر شان می‌تواند ثبات مالی را تهدید نماید، هستند.
فقط بازارهای مالی نیستند که از انواع مختلف پیش‌بینی های آینده استفاده می کنند، بلکه این شامل سیستم‌های سیاسی نیز می شود. سیاست امنیتی جهانی، از جمله بر اساس تعدادی از سناریوهای ممکن جهانی ، که در واشنگتن و بروکسل توسط انواع کارشناسان و مشاوران آینده ارائه می شوند، بنا می گردد. «روندهای جهانی» و تهدیدهایی که در این سناریوها معرفی می شوند، درواقع در پی پیشگویی حوادث آینده نیستند. آن‌ها بیشتر نوعی اسناد دیپلماتیک هستند، که قصدشان ایجاد مدیریت و تأثیر فعال بر اینکه چگونه عاملین جامعه بین‌المللی، آینده جهان را درک کنند، می باشد. هدف آن‌ها شکل دادن آینده قبل از آنکه رخ بدهد، از طریق ایجاد درک متمرکز از تهدیدات و امکانات مرکزی و کلیدی است.

---

۱۲ بخش اقتصادی او.ا.س.د.، پیشگویی های او.ا.س.د در و پس از بحران مالی.

این بعد ارتباطی و ارزش اور از همان ابتدا، وقتی که آزمایش با اشکال مختلف مدلهای پیشگویی بعد از جنگ دوم جهانی آغاز شد، مهم بود. هدف آن‌ها ایجاد هنجارها و اعتقادات حول یک آینده جهانی بود، که فرض می‌شد در ان توازن بین یک توسعه کاپیتالیستی و کمونیستی برقرار خواهد بود. امروزه همان مدلهای پیشگویی در پروسه یکپارچه سازی اروپا به ابزار اصلی ساختمان بازار داخلی و برای ایجاد سناریوهای قانع کننده حول آینده پروژه اروپا ، تبدیل شده اند. از این رو عمل‌کرد انان، حفاظت و بازتولید سیستم لیبرالی در یک آینده طراحی شده، که درواقع می‌تواند آینده ایی با بحرانی عمیق در نظر گرفته شود، است.
می‌توان ادعا کرد که آینده بخشی از آنچه که میشل فوکو می‌توانست انرا زیست سیاسی نئولیبرالی بنامد، می باشد.[۱۳] هدف ابزارهای اداری و وسایل کنترل، مانند روش‌های پیش‌بینی که در بالا بحث شد، خنثی سازی بعضی از راههای توسعه و سلب افق تغییراتی است که ممکن است بتواند آن‌ها را به چالش بکشاند. سیستم انتقادی آینده به نفع آینده‌ای که امیدهای امروزین در مورد رشد ناگسستنی، توسعه فنی و امکانات مصرفی را تأیید می کنند، بدور انداخته می شوند. واقعیت این است که آینده پروژه عالی زیست سیاسی است، چرا که دولت لیبرالی ارزوی چه چیز بهتریْ جز کنترل تجسم شهروندان از آینده را می تواند نماید؟ ما فکر می‌کنیم که آینده برای رؤیاهای ما باز است، اما در واقعیت امر، اصلاً اینگونه نیست. می‌توان افکار فوکو در مورد قدرت و نظم را توسعه داده و عنوان کرد که دولت لیبرالی نمی‌تواند حضور احتمالی یک بعد زمانی که چیزی غیر منتظره و یا اساساً متفاوت اتفاق بیفتد را تحمل کند. آینده قسمتی از ساختار قدرت است، محلی برای عمل واقعی سیاسی و اشکال واضح و مشخص کنترل؛ نه یک فضای باز و غیر وابسته، بلکه یک بعد زمانی که از حالا به استعمار کشیده شده و متعهد است.
ما باید خود را برای این قدرت بر آینده و پیامدهای آن برای آینده واقعی ما، علاقه‌مند نمائیم. چیزی اساساً متناقض در فاصله بین همه تولیدات و سناریوهای معاصر، پیشگویی ها و پیش‌بینی ها در مورد توازن سیستم لیبرالی و عدم توانایی جمعی ما در اداره مشکل اقلیمی وجود دارد. مسائل بسیار کمی وجود دارد که به اندازه مسأله آب و هوا در میان دانشمندان بحث و تحقیق شده باشد، و حول مشکلات نادری چنین

---

۱۳ سخنرانی‌های میشل فوکو در مورد زیست سیاست.

اجماع گسترده ای (در مقایسه می‌توان به مدلهای مالی اشاره کرد که از عدم قطعیت بنیادین، اگر نخواهیم بگوئیم نقایص پوشیده، احاطه شده اند)، وجود دارد. [۱۴] می‌توان به بحران دموکراسی، ناشی از تمایلات التزامیِ آینده ای که فشار زمانی ایجاد می‌کند، بحران متشکل از این امر که جامعه ما چنان بشدت مشغول آینده نزدیک است، که در واقع فقط یک زمان حال طولانی تر می باشد، و از این رو نمی‌تواند به چالش واقعی که مسأله مرگ و زندگی است بپردازد، را نیز اضافه کرد.
گاهی اوقات گفته می‌شود که سیستم سیاسی ما نمی‌تواند به امور دراز مدت رسیدگی کند. تصور تاریخی ریشه دار از نمایندگی مبتنی بر دادن رای به نسل های حاضر است، و نه منافع نسل های اینده. سیستم ما با توجه به دوره نمایندگی و پاسخگویی در طول مدت نمایندگی ، و نه ماوراء ان، شکل گرفته است.[۱۵] بعضی از فیلسوفان محیط زیست، مثلاً جورج مونبیوت، معتقدند که برای حل خطر اقلیمی، خود سیاست مشکل اصلی است: سیاست کند و بدون فانتزی است. الترناتیو این دید کابوس گرانه و سیاه می‌تواند توجه به آینده و مسأله پایداری درازمدت جامعه ما ، به عنوان روشی برای رادیکال نمودن بحث سیاسی و احیای ایده‌های مرکزی در مورد انتخاب سیاست، آینده به مثابه یک اشتراک جهانی و انسانی و مسئولیت همه ما، در مقابل ما خودمان و همه موجودات زنده ، باشد.
آینده درواقع یک مسأله رادیکال دموکراتیک است، و همزمان مسأله دیگری را، حول آنچه امروزه چه چیزی را باید تمایلات دیکتاتورمابانه و فاشیستی نامید، نیز در بر می گیرد. این باعث می‌شود که تصورات ما در مورد دموکراسی، سیاست و عدالت به بوته آزمایش گذاشته شود. اینکه مرتبا بحران را به امان آینده بسپاریم ، از طریق آنکه عواقب اعمال زمان حاضر خود را به نسل های آینده منتقل کنیم، را می‌توان به حق، نه فقط نا کارامد، بلکه همچنین غیر دموکراتیک قلمداد کرد. نسل های آینده فاقد رأی هستند، اما آنچه که ما انجام می‌دهیم گریبانگیر آن‌ها می شود. از این رو بحران آینده همچنین بنوعی بحران نمایندگی نسل حاضر و آینده است که ما را در مقابل یک حکم اخلاقی قرار می دهد. بنابراین ما بایستی بیاموزیم که محتوی دموکراتیک سیاست آینده که دائماً در مقابل ما قرار داده می شود، را ارزیابی کنیم. در اینجا تغییرات اقلیمی یک مانع بسیار

---

۱۴ نگاه کنید به پاول ادواردز، یک ماشین گسترده: مدل های کامپیوتر، اطلاعات اقلیمی، و سیاست گرمایش جهانی.

۱۵ پیر روسانوالون، مشروعیت دموکراتیک. بی طرفی، انعطاف پذیری، نزدیکی

بزرگ است.
سیاست اقلیمی بخودی خود در راه ایجاد یک جغرافیای سیاسی جدیدی است، چرا که منافع قوی سرمایه داری فرصتهای بازاری جدیدی هم در عرصه حق گازهای گلخانه ای و هم نوآوری حول آنچه که «مهندسی ژنتیکی» نامیده می شود، ایجاد کرده است.[۱۶] مهندسی ژنتیکی یاداور تمامیت خواهانه ترین ازمایشات اعمال قدرت انسان بر طبیعت است، مثلاً یون های نقره که در فضا منتشر می‌شوند و اکسید اهن که در اقیانوس ها برای جذب دی اکسید کربن ریخته می شود.در سطح انسانی، معادل ایده‌های علمی و شبه علمی مهندسی ژنتیکی، در مورد اصلاح نژاد و به نژادی می‌باشد که مثلاً از سوی «ترابشریت گرا» نیک بوستروم از دانشگاه معتبر اکسفورد، و همچنین تئوریسین های علمی معروفی چون استیو فولر، مطرح می شود.[۱۷] ترابشریت بر پایه نظریه‌های هوش مصنوعی قرار دارد و معتقد است که نسل های آینده را باید به عنوان افرادی بسیار کامل، که نیازمند خیر خواهی پدر سالانه ما نیستند، در نظر گرفت. آن‌ها بر خلاف ما برخوردار از نسل ها توسعه فنی و اصلاح ژنتیکی هستند. اگر فقط ما نا امیدهای کودن آن‌ها را به حال خود رها کنیم، مسأله آب و هوا برای این بشریت فوق‌العاده آسان خواهد بود.
رد کردن این‌گونه ایسم ها می‌توانست آسان باشد، اگر آن‌ها از نظر قدرت و نفوذ رشد نمی کردند. ما باید پاسخ آن‌ها را از طریق ایجاد یک تئوری سیاسی که آینده را در بر می‌گیرد بدهیم: آینده به عنوان چیزی که ما مسئولیت کامل انرا به عهده داریم، که برای سیاستی که ما پیش می‌بریم محدودیت ایجاد می کند، اما در عین حال می‌تواند یک فضای عمل سیاسی ، در جایی که باید راه حل بسیاری از مشکلات اجتماعی ما واقعاً وجود داشته باشند، را باز کند. بنابراین اوتوپی ان فقط یک مفهوم نیست، بلکه موضوعی است که پیامدهای ابدی و جاودانه الگوهای زندگی و مصرفی ما را در بر می گیرد، و بایستی آن‌ها را همچون اجزای یک سیستم جهانی که در یک بحران ساختاری بسر می‌برد، دید و باید خودمان را مانند ابژه فعالی که قادر به ایجاد تغییرات اجتماعی است، در

---

۱۶ کلایو هامیلتون، استادان زمین. صلوع عصر مهندسی اقلیمی.
۱۷ نیک بوستروم، هوش فوق‌العاده. روشها ، خطرات، استراتژی ها؛ استیو فولر، راههای پیشگیری و راههای پیشگیری به عنوان طیف ایدئولوژیک راست جدید و چپ جدید قرن بیست و یکم.

این سیستم درک کنیم. [۱۸]
در اینجا منظور من این است که یک امکان برای رادیکالیزه کردن سیاست از طریق جایگزین نمودن احکام تکنیکی آینده گرا با فرایندها و پروسه های مشورتی و مشارکتی وجود دارد که انتظارات و نگرانی‌های دسته‌جمعی را در مرکز توجه قرار می دهد. در بعضی از کشورها، مثلاً انگلیس، تجربیات موفقیت امیزی بر اساس اینگونه پیش‌بینی های مشورتی وجود دارد. نتیجه‌گیری این تجربیات نشان می‌دهد که شهروندان اغلب نسبت به کارشناسان خردمندانه تر برخورد نموده و حاضر به قبول مسئولیت بیشتری برای خطرات بلند مدت هستند.
همچنین این نوع از فرایندهای مشارکتی، روشی برای احیایِ بعد اختلاف مرکزی در سیاست است، چرا که در مباحث آینده مربوط به یک منطقه مسکونی یا مناطق حفاظت شده طبیعی کاملاً مشخص می‌شود: که منافع و چشم اندازهای مختلفی برای آینده وجود دارند و نیز بایستی به کدامیک از اختلافات کلیدی در بین انها رسیدگی شود. تلاش برای دادن نمایندگی به آینده نیز می‌تواند روشی برای رادیکالیزه کردن نهادهای سیاسی باشد، چرا که بدین طریق آشکار می‌شود چه تنازعات درونی بین مثلاً هدف رشد کوتاه مدت و اهداف پایدار درازِ مدت وجود دارد. درواقع امروزه نمونه‌های چنین نهادهایی وجود دارند، مثلاً می‌توان از کمیته آینده در پارلمان فنلاند نام برد.
تبدیل آینده به یک موضوع و ابژه، بجای یک ضرورت و بایستگی، نیز از نظر ایدئولوژیک هسته مرکزی انتقاد از نئولیبرالیسم محسوب می شود. سیاست نئولیبرالی از این جهت کابوس گراست که آن مسائل ارزشی اساسی، در مورد خوب و بد، عدالت و بی عدالتی، آینده آزاد و غیر آزاد، را منع می کند: آن از نیاز انسان‌ها برای فرموله کردن چشم انداز مثبت آینده جلوگیری می کند. از این رو، آن فاقد پاسخ به مسائل بزرگ‌تر وجودی، ایدئولوژیک و سیاسی فرای آنچه که فرد قادر به تحقق آن است، می باشد. اما دقیقاً به همین خاطر، موفقیت‌های آن احتمالاً از نظر زمانی محدود است، چرا که آن، فاقد مکانیزمهایی است که می تواند نگرانی‌های انسان‌ها در مورد اینده را به عمل سیاسی تبدیل کند.
یک قدرت انفجاری سیاسی در این تفکر که آینده یک مسئولیت مشترک است و می‌توان انرا تغییر داد، وجود دارد. ما شاید باید از گمانه زنی در مورد

---

۱۸ نگاه کنید به الف هورن بوری، افسانه ماشین، مقالاتی در باره قدرت، مدرنیته و محیط زیست.

ترجیحات و دیدگاههای سیاسی نسل های آینده خودداری کنیم. اما ما تعهد داریم که به آن‌ها فضای زندگی، شرایط برای فرم دادن به زندگی اشان و امکان زندگانی را بدهیم. این به معنی گسترش ایده آزادی لیبرالی از نظر زمانی است(ازادی حق من است، اما اشتیاق من برای آزادی نباید باعث دست درازی به نسل های آینده گردد) و همزمان یک ایده اساسی در مورد مسئولیت ما برای پیامدهای روش زندگی ما، را تدوین و فرموله می کند.

این مسائل سیاسی مهمی است که خواسته های زیادی بر دوش سیاست می نهد، اما انها هیچ کجای دیگری بجز در سیاست نمی‌توانند به اجرا گذاشته شوند. شانتال موف معتقد است که فکر رادیکال دموکراسی که نهادهای و سیاست حزبی را رد می کند، در معرض ارتکاب یک خطای بزرگ و قضاوت نادرست از نیروی سرمایه جهانی قرار دارد و بر این باور است که سیاست مشارکتی، بدون نوآوری سازمانی می‌تواند جهان را تغییر دهد.[۱۹] مدیریت آینده نیاز به نهادهای جهانی نو و اشکال جدید نمایندگی از نظر زمانی و مکانی دارد، اما در عین حال نیازمند پیوندهای جدید بین شهروندان و سیاست نیز می باشد.

در نتیجه ما می‌توانیم آینده را از یک دسته ضرورتهای نئولیبرالی، از زباله دانی برای آنچه که سیاست نمی‌خواهد به آن رسیدگی کند، به یک ضرورت سیاسی واقعی و به یک نوع موضوع که التزاماتی بر ما و سیاست می گذارد، اما در عین حال روش کاملاً متفاوتی نسبت به امروز در برخورد با انتظارات و نگرانی‌های مردم است، تبدیل کنیم. آنگاه آینده به مثابه یک بعد مرکزی در مبارزه سیاسی، و مانند عرصه‌ای برای انواع مختلف درگیری‌های سیاسی که درواقع هم اکنون جریان دارد، عرض اندام میکند.

برگرفته از نشریه فرونسیس شماره ۴۷–۴۶

Jenny Andersson, Fronesis 46-47, 2014

---

۱۹ شانتال موف، اگونیسم